



ساعتِ شوم

نویسنده: رستم رمضان
ترجمه: حضرت وهریز



بنا خداوند خرد

مجموعه‌ی داستان‌های خارجی

زیر نظر ذبیح مهدی

شماره‌ی مسلسل: ۶/۱۰/۴۸

ساعتِ شوم

نوشته‌ی رستم مضائف

ترجمه‌ی حضرت وهریز

بنگاه نشر کهنه

۱۳۹۸



کابل ۱۳۹۸

ساعتِ شوم

نام کتاب: ساعتِ شوم

نویسنده: رستم رمضائف

ترجمه: حضرت وهریز

ویراستار: غلامرضا ابراهیمی

طراح و صفحه آرا: تقی وحید

ناشر: گهواره

شماره‌ی مسلسل: ۶/۱۰/۴۸

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

نشانی: افغانستان، کابل، گروه گهواره

 www.gahwara.com -  info@gahwara.com

 [gahwara_original_page](https://www.instagram.com/gahwara_original_page)



گهواره

ھیأت دبیران:

آرزو آریاپور، حضرت وهریز، ذبیح مهدی، فرشته
مهدی، محمدحسن تولقین، منیراحمد، مهدی نایاب،
ندا فرحت، نوید صدیقی

سر دبیر: حضرت وهریز

❏ سخنی با بزرگسالان

گهواره توسط جمعی نقاش، نویسنده و مترجم، ویراستار و صفحه‌آرا به منظور تألیف و ترجمه‌ی کتاب برای کودکان افغانستان تأسیس شده است. دست‌اندرکارانِ گهواره تا به حال کتاب‌هایی را به زبان‌های فارسی، پشتو و اوزبیکی تألیف و یا از زبان‌های ترکی، اردو، دنمارکی، انگلیسی، جاپانی، روسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه و برای چاپ آماده کرده‌اند. این نهاد سعی دارد تا با ارایه‌ی کتاب‌های جذاب در قالب داستان، شعر و سرگرمی برای کودکان، ارزش‌های پسندیده و عام بشری را در ذهن آن‌ها نهادینه سازد. تلاشِ گهواره بر این است تا کودکان افغانستان که در بیرون از کشور به دنیا آمده‌اند، یا در کودکی به خارج رفته‌اند، پیوند خود را با مادران‌شان از راه سخن گفتن به زبان مادری حفظ کنند و از همین راه رابطه‌ی خویش را با مادر میهن پایا و پویا نگهدارند. آرزومندیم که در این راستا مادرها و پدرها همکاری‌مان کنند و امیدواریم این کتاب‌ها را به دسترس کودکان‌شان قرار دهند و با آن‌ها یا برای آن‌ها بخوانند.

گهواره



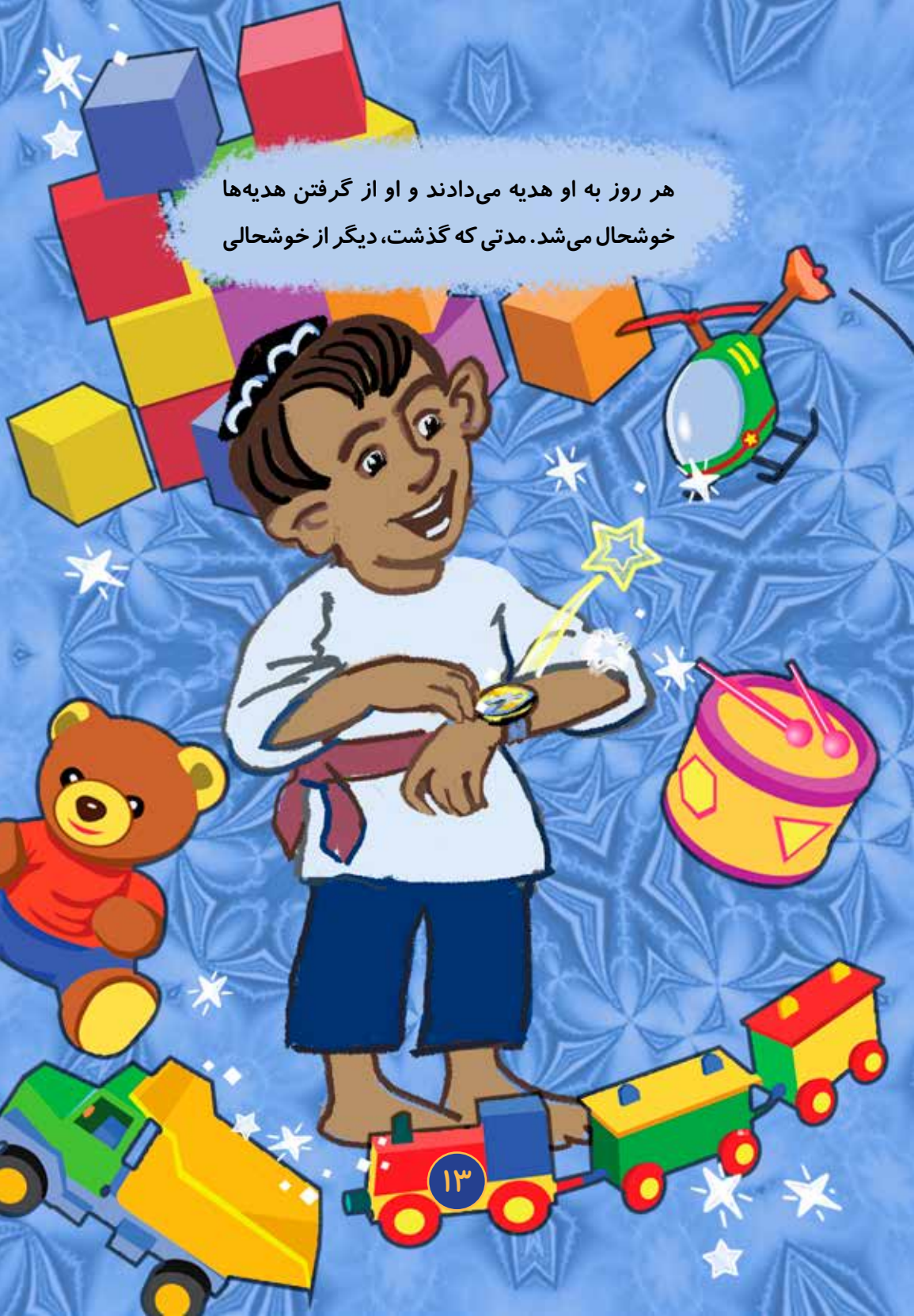
امروز با پسر کوچکم از مکتب به خانه
می‌آمدم و او در راه حساب می‌کرد تا
تاریخ تولدش چند روز مانده است.
وقتی محاسباتش تمام شد، با اندوه گفت:
- حیف! کاش روز تولدم زودتر می‌رسید.
وقتی این را شنیدم، افسانه‌ای در مورد
ساعت به یادم آمد.
- آیا تو هم این افسانه را شنیده‌ای؟





می‌گویند پسرکی در راه ساعتی یافت. این ساعت معمولی نبود. این ساعت طوری بود که عقربه‌هایش به میل صاحبش به جلو حرکت می‌کردند و روزی را که صاحبش می‌خواست، سریع‌تر می‌آورد. از آن روز به بعد، یک روز پسرک، روز تولدش بود و روز بعد، نوروز.

هر روز به او هدیه می‌دادند و او از گرفتن هدیه‌ها
خوشحال می‌شد. مدتی که گذشت، دیگر از خوشحالی



پسرک تلاش کرد عقربه‌های ساعت را به عقب
برگرداند؛ اما این کار ممکن نبود. عقربه‌های
ساعت فقط می‌توانستند جلو بروند.







پسرک، که حالا یک پیرمرد شده بود، به اطرافِ خود نگاه کرد:
خانه‌اش با انبوهی از هدیه‌ها و بازیچه‌های رنگارنگ پر شده
بود؛ ولی هیچ یک از آن‌ها او را خوشحال نمی‌کرد. دیگر تمام
بازیچه‌ها برایش معمولی شده بود.

آن‌گاه او با غم بی‌کرانی در دل، از مادرش پرسید:
- چه کار کنم که روزهای گذشته را برگردانم؟ من به بهانه‌ی
روز تولد و نوروز: نه مکتب رفتم؛ نه فوتبال بازی کردم؛ نه به
سیر و سفر رفتم؛ و نه دوستان تازه پیدا کردم. حالا موهای
من سفید شده، در حالی که هم‌سن‌وسالان من مکتب می‌روند؛
کاغذپران بازی می‌کنند؛ توپ‌دنده می‌کنند؛ فوتبال می‌کنند و





من تنها می‌توانم سروصدای بازی‌های‌شان را بشنوم
و بس. من هیچ یک از این شادی‌ها را نداشته‌ام. حالا
کسی با من توپ‌دنده نمی‌کند. نمی‌توانم مکتب بروم،
به خاطر این که هر روز من یا نوروز است یا روز تولد.
مادر به او گفت:

-تو آن روزها را نداشتی؛ بازی نکردی و مکتب نرفتی؛
به خاطر این که می‌خواستی هر روزت یا جشن تولدت
باشد یا نوروز. می‌خواستی بازیچه‌های گوناگون داشته
باشی و هر روز هدیه بگیری و کالای نو بپوشی. تو
روزهای دیگر زندگیت را، زندگی نکردی. به همین
خاطر هر روز تو، شش ماه حساب شده و هر دو
روزت یک سال. این آرزوی تو مرا هم پیر کرد.



پیر مرد پرسید:

- حالا چه کار کنم؟

مادر گفت:

- ساعتی را که یافته‌ای، باید نابود کنی تا به دست کسی





دیگر نیفتد و زندگی او را تباه نکند. غیر از این، باید تمام بازیچه‌ها و هدیه‌هایی را که به خاطر نوروز و روز تولد گرفته‌ای، ببری و به کودکان دیگر بدهی. این‌طوری شاید بتوانی روزهای ازدست‌رفته‌ات را برگردانی.

پیرمرد به فکر فرورفت. به راستی این هدیه‌ها و بازیچه‌ها به چه درد او می‌خوردند؟ او حالا پیر شده بود و بازی کردن با بازیچه‌ها برایش جالب نبود. از طرف دیگر، این بازیچه‌ها لحظات شاد هدیه گرفتن را به یادش می‌آوردند. اما او تصمیم گرفت به کودکی‌اش برگردد. همان بود که بازیچه‌هایش را داخل خریطه انداخت و به کوچه رفت. به آخر کوچه که رسید، خریطه خالی شده بود. دخترها و بچه‌های کوچه خوشحال شدند



و از او تشکر کردند. با هر هدیه‌ای که می‌داد، حس می‌کرد تغییری در تنش اتفاق می‌افتد و جوان‌تر می‌شود. وقتی به آخر کوچه رسید، دوباره همان کودک هفت‌ساله شده بود. پسرک فراموش نکرد ساعت شومی را که یافته بود، با سنگی بشکنند. وقتی به خانه برگشت، مادرش هم دوباره جوان شده بود. مادر جوان، پسرک هفت‌ساله‌اش را دید و هردو با خوشحالی هم‌دیگر را در آغوش گرفتند.



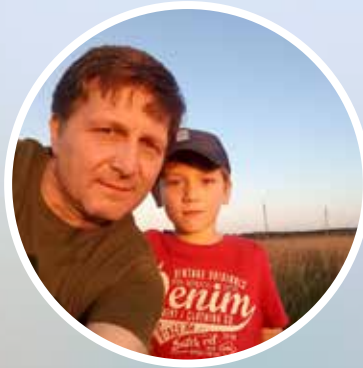


پسرک از ته دل خوشحال بود. او
به کودکی‌اش برگشته بود و حالا
می‌دانست نوروز به این خاطر
جشن خوبی است که ۳۶۴ روز
انتظارش را می‌کشی. روز تولد به
این خاطر روز خوبی است که هر

سال یک بار تکرار می‌شود. او دیگر می‌دانست که
باید قدر تمام ثانیه‌ها و دقیقه‌های زندگی را بداند.
البته که این یک افسانه است و چنین ساعتی
وجود ندارد؛ اما یقین دارم که منظور مرا از این
داستان کاملاً فهمیده‌ای.







رستم رمضائف

رستم رمضائف در سال ۱۹۶۷ در تاشکند اوزبکستان به دنیا آمد. او در سال ۱۹۹۱ درس هایش را در رشته‌ی انیمیشن در مسکو به پایان رساند. از همان سال، کار حرفه‌ای‌اش را به عنوان نقاش کتاب کودک و نویسنده‌ی قصه برای کودکان آغاز کرد. رستم ده‌ها کتاب قصه به زبان روسی در روسیه و اوزبکستان منتشر کرده است. بر اساس برخی از قصه‌های او فیلم انیمیشن ساخته شده است. از آن جمله می‌توان از این فیلم‌ها نام برد: موزارت، میخ، دندان شیری، من کیستم؟، ماکیان سفید و غیره. فیلم‌های او برنده‌ی جوایز متعددی شده‌اند از جمله: جایزه‌ی اصلی ببر طلایی در سال ۲۰۱۰، گزیده‌ی داوران ۲۰۱۱ در مینسک و جایزه‌ی هیروشیما.

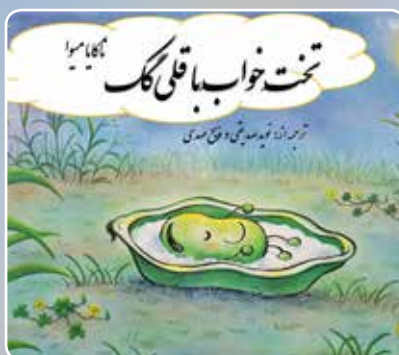
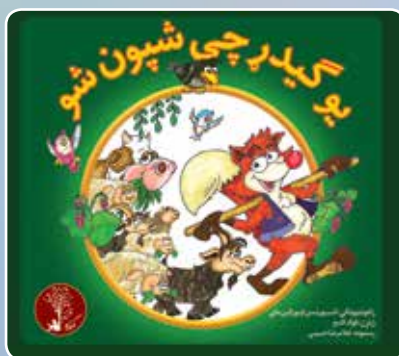
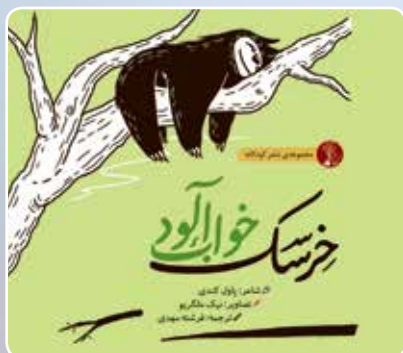
رستم رمضائف همکاری‌اش را با گهواره از سال ۲۰۱۸ آغاز کرده است. او ازدواج کرده و با زن و سه فرزندش در مسکو زندگی می‌کند.

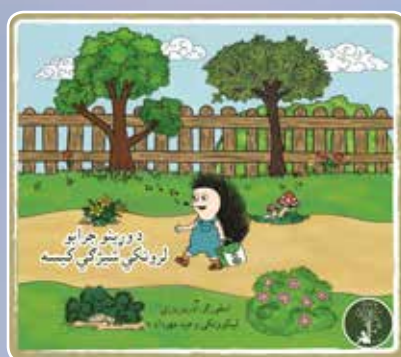


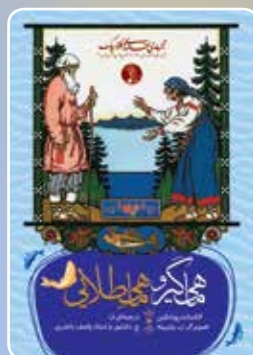
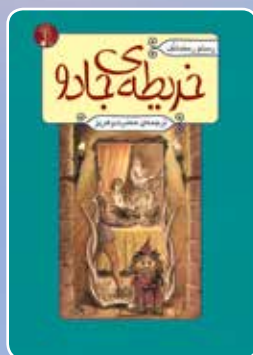
حضرت وهریز

حضرت وهریز در سال ۱۳۴۹ به دنیا آمد. آموزش‌های ابتدایی را در مسجد آغاز کرد و پس از ختم مکتب در مؤسسه‌ی کارگری، وارد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه کابل شد. تحصیلات خود را در رشته‌ی زبان‌شناسی و پیداکوژی در دانشگاه زبان‌شناسی پیتی‌گورسک/فدراسیون روسیه در سال ۱۳۷۵ به پایان رساند. وهریز همکاری با رسانه‌ها را در سال ۱۳۶۴، وقتی شاگرد مکتب ابتدایی بود، آغاز کرد و از آن زمان تا کنون به عنوان روزنامه‌نگار، مامور وزارت‌های فرهنگ، خارجه و استاد در دانشگاه‌های متعدد کار کرده است. او سردبیر و از مؤسسان گهواره است. او یک دختر و سه پسر دارد.

گهواره منتشر کرده است:







مجموعه یادستان بای خارجی



گروه های سنی گهواره



گروه الف: آمادگی و صنف اول

گروه ب: صنف های دوم و سوم

گروه ج: صنف های چهارم، پنجم و ششم

گروه د: صنف های هفتم، هشتم و نهم

گروه ر: صنف های دهم، یازدهم، دوازدهم



گروه گهواره

www.gahwara.com | info@gahwara.com